

بسم الله الرحمن الرحيم

گودال سرخ (۳)

"باب الحرم"

۱۰ مجلس کامل برای مداحان اهل بیت علیهم السلام در دهه بی اول ماه محرم

اجرا شده توسط سید مجید بنی فاطمه در دهه اول محرم



Babolharam.net

اولین پایگاه متن روضه و اشعار مذهبی "ویژه مداحان" باب الحرم

شب اول ماه محرم

حضرت مسلم عليه السلام

***السلام عليكم يا اهل بيت النبوه**

السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك عليك
منى جميعا سلام الله ابدا ما بقيت و بقى اليل و النهار ولا جعله
الله آخر العهد منى لزيارتكم السلام على الحسين و على على
بن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين*

***هركى يقين داره آقا جواب سلامشو ميده*:**

**"السلام على الحسين و على على بن الحسين و على اولاد
الحسين و على اصحاب الحسين"**

دوباره دست گرفتی دوباره فرصتم دادی

هزار شکر که بر گریه رخصتم دادی

به پیش مادر سادات نام من بردی

دوباره ماه محرم خجالتم دادی

بهشت را به کسی که حرم نرفته دهی ۲

مرا فقط به همین خانه عادتتم دادی..

***یه سال انتظار می کشیدم، می گفتم یعنی می شه محرم و
بینم، یعنی می شه لباس سیاه اربابو بیوشم؟! نمردم و
سیاهیارو دیدم، نمردم و کتیبه های روضه هاتو دیدم***

همین که مادر من شد مریض یادم هست
مرا جواب نکردید و تربتم دادی
کسی که مُحرم این خیمه گشت مُحرم شد
میان روضه نشستیم سیادتت دادی
مرا که رانده ام از هر دری صدا کردی
حسین گفتم و دیدم که قیمتت دادی ...

*یه وقت هست برا مستمع روضه باید بچینی، یه وقت هست مثل شماها که انتظار می کشید اصلا احتیاج نیست که

یعنی اصلا خواننده ای که برا شماها مقدمه بچینه اون خواننده داره توهین می کنه به فهم این مستمع چون این مستمع الحمدلله ایقدر عاشق بوده که یه عمر تو بساط سیدالشهدا نوکری کرده خودش می دونه، پس منم آروم آروم میرم جلو، ان شاءالله خدا منم کمک کنه*

بازاین چه شورش است که درخلق عالم است
بازاین چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
بازاین چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
گویا طلوع می کند از مغرب، آفتاب
گاه شور در تمامی ذرات عالم است
حسین ...

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
که این رستخیز آه که نامش محرم است
فقط من و توایم مگه گریه می کنیم؟
دربارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است

*تو عالم رویا دید، منبری از نور اولیا، انبیا از آدم تا خاتم همه جمع اند، چه خبره؟

گفتند پیغمبر اکرم برا حسینش روضه گرفته (نمی خوام بگم گریه کنیا خودت می دونی) تا نگاه کرد، داره تو عالم رویا می بینه مقبل کاشانی، کسی که جذامی بود؛ به نگاه ابی عبدالله شفا گرفت و اول بیتی که گفت تا امروز همه جا می خونن:

شب عاشورا است امشب

کربلا غوغاست امشب

یک مرتبه دید همه اومدن، اولیا و انبیا همه بلند شدن گفتند چه خبر شده؟ گفتند علی و زهرا دارن میان، مادر روضه داره میاد؛ همه نشستند، مقبل میگه گفتم الان چه خبر می شه؟ یه وقت دیدم پیغمبر صدا زد محتشم کاشانی بیا، میگه تا محتشم اومد، پیغمبر فرمود: بخون اون شعری که برای حسین من گفتی شروع کرد به خوندن، پیغمبر فرمود: برو بالا منبر، اول پله ایستاد:

بازاین چه شورش است که در خلق عالم است

پیغمبر گریه کرد و فرمود محتشم یه پله بالاتر برو، مقام گرفت، شروع کرد به خوندن:

کشتی شکت خورده طوفان کربلا

ببخشید شب اولی نمک می خوام به زخمتم بزنم

در خاک و خون ، تپیده....

می دونی یعنی چی؟

شاید همون غلتیدنه...

در خاک و خون تپیده به میدان کربلا...

بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید

خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا...

نالاه پیغمبر بلند شد، همه دارن گریه می کنن؛ یک مرتبه پیغمبر فرمود: محتشم یه پله بالاتر برو، (مقام بعدی)، شروع کرد خوندن:

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند

اول صلا بر سلسله ی انبیا زدند

*همچین شروع کرد به همه اینا خواندن یک مقامی دیگه داد فکر می کنم آخر، بیتش بود دوازده بندشو نتونست بخونه،

رفت بالا شروع کرد یه روضه ای گفتن*...

این کشته ی فتاده به هامون حسین توست

این صید دست و پا زده در خون حسین توست

*یک مرتبه، این روضه رو خواند، ندا اومد بس کن، گفت خود پیغمبر فرمودند بخوانم گفتند بس کن به خدا فاطمه غش کرد..."

روضه تموم شد، همه دارن میرن، مقبل دلش گرفت، گفت می دونم گنه کارم اما خوش به حال محتشم بهش اجازه داد عاقبت پیغمبر عباشو در آورد انداخت رو دوشش، خیلی گریه کرد، گفت صلشم از پیغمبر گرفت، همچنین که اومد راه بیفته بره شنید یکی می گفت مقبل کاشانی کیه؟ دلش گرفته بود، برگشت گفت منم گفتن برگرد، اگه محتشم پیغمبر فرمود بیاد روضه ماروبخونه حالا فاطمه زهرا فرموده به مقبل بگید بیاد برا حسینم شعر بخونه (من نمی دونم می خوای چی کار کنی شب اولی اما در خونه حضرت زهرا یادت باشه پله ها رو اینطوری میری) تا اومد جلو منبر بی بی فرمود: برو بالا اومد بالای منبر، فرمود حالا روضه حسینمو بخوان شروع کرد روضه خواندن:

بسم الله الرحمن الرحيم

به اذن فاطمه الزهرا

نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت

نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت

هوا زجور مخالف چو قیرگون گردید

عزیز فاطمه ... از اسب سرنگون

شب اولی بذار بگم تا با صورت افتاد ... "همه بچه های عالم وقتی بر زمین بیفتن می گن مادر ... " همچنین که با صورت افتاد صدا زد: مادر حسین ...

محرم اومده از توی قتلگاه صدای مادرت میآد

محرم اومده بالای تله زینبیه خواهرت میآد

محرم اومده چه جور بگم تو کربلا

چی به سرت میآد ...

محرم اومده

من و هوای غمت، سیاهی علمت

خودت بگو چی میاد آقا سر حرمت؟

فدای پیرهن سیات، فدای شال عزات

بذار خودم بمیرم، برا همه بچه هات

حسین ...

باریکلا به این دست که اینطوری گدایی می کنه

محرم اومده ...*چقدر انتظار کشیدی*

محرم اومده، قراره که، یه مادری بی شیر خواره بشه

محرم اومده قراره که یه دختری بی گوشواره بشه

محرم اومده قراره که یه خواهری هم آواره بشه

محرم اومده ...

آقا بگو می زنن، تیر به گلو می زنن ۲

سه ساله هر دفعه که بگه عمو می زنن

گهواره رو می برن، گوشواره رو می برن

اگه بتونن سر شیر خواره رو ...

حسین ... "چقدر قشنگه شب اولیه داری نجوا می کنی

محرم اومده...

هی به خودت بگو محرم اومده ها

محرم اومده از حالا بوی سوختن دلای ما میآد

از حالا به بعد آب دیگه نمی تونیم بخوریم

محرم اومده...

بوی آتیش سوزی داره از کربلا می آد

محرم اومده....

چی توی آتیش سر ناموس خدا می آد

محرم اومده...

چشای تار می سوزه...

هی دارم اشاره می کنما

زخمای خار می سوزه...

انگاری که دوباره در و دیوار می سوزه...

تو خیمه ها خولی و؛ تو قتلگاه ساریون

پا برهنه می دوه رقیه تو بیابون ...

*حسین... ما شب اول همیشه به روضه ی حضرت مسلم می
خونیم ای غریب مسلم، بالای دارالاماره بردند دستاش بسته بود
گفتند آب بیارن لباس تشنست، از بس لب ها بریده بود هر چه کرد
نتونسست آب بخوره از همان بالای دارالاماره صدا زد: "صلی الله
علیک یا ابا عبدالله ..."

هر مردی موقعی که گرفتار بشه رفیقاشو صدا می زنه می دونی
کجا ابی عبدالله جواب مسلم رو داد؟ همون جا که از ذوالجناح روی
زمین افتاد... " به وقتی دیدند نیزه غریبی رو روی زمین زد: "این
مسلم؟! بدن سوراخ سوراخه ... " مثل لانه زنبور "همچین که
افتاد خواست بگه من زنده ام به خیمه ها حمله نکنند،

(آی با غیرتا... " آی ناله زنا، ببینم برا حسین چطوری ناله می
زنید، اگر محرم نخونم کی بخونم طاقت نداری بلند شد برو) به زور
نیزه رو زمین زد، خودشو بالا آورد، به نگاه به خیمه ها کرد؛ هر
نفسی که می کشه خون داره فواره می زنه میخوام به نفرین
کنم جواب منو بده ... تا خود حشر بر سنان لعنت " اون فرو کرد
نیزه حسین

با دلی غمبار گفتم کربلا گفتم حسین..

*مادر ما پهلوش شکستس. اما با پهلوی شکسته می گه
"بنی، قتلوک عطشانا، ذبحوک عطشانا" ..

گف خدا رحمت کنه اونایی که برا آقا بلند بلند گریه می کنند.

شب دومه چه خبرته؟ اگه جلوتو نگیرم زود می خوای برات روضه
بخونم..

قربون اون بچه هایی برم که دلشوره دارن

هی می گن عمه می خواستن مارو مهمونی ببرن..

عمه این سرزمین چرا اینطوره؟

هی دامن عمه رو می گرفتن می گفتن عمه

من می ترسم. عمه چه مهمونیه می بینم با نیزه اومدن.. عمه چه
مهمونیه اینطور دارن به ما نگاه می کنن؟

هر چی دلشوره داشتن اما زینب می گفت عزیزم نترس ببین عمو
عباس..

تا عمو هست کسی جرأت نمی کنه چپ چپ به خیمه ها نگاه
کنه*...

اگه می شه بریم، خولی تو این صحرا بلا سرت اومده

اگه می شه بریم، ساریان برا انگشتت اومده .

اگه می شه بریم، حرمله دنبال علی اصغرت اومده..

اگه می شه بریم

بریم..

اگه می شه بریم، خولی تو این صحرا برا سرتو اومه،

اگه می شه بریم ساریان برا انگشتت اومده

اگه می شه بریم، حرمله دنبال علی اصغر اومده

اگه می شه بریم..

تا توی مشکا آبه، تا سه ساله تو خوابه، تا پسر شیر خوارت تو دامنه
ربابه

تا سر پا علمه تو امنیت حرمه

بیا بریم برادر تا معجرا محکمه

داداش بیا برگردیم. داداش وقتی پامو تو این سرزمین گذاشتم دلم شور می زنه..

یادت باشه بچه هر وقت گرفتار می شه، اذیت می شه زودی دلش هوای مادرشو می کنه.

یه نگاه کرد گفت داداش بیا برگردیم مدینه
دلم برا مادرم تنگ شده*..

اگه می شه بریم، اگه بمونیم برا رفتن خیلی دیر می شه
اگه می شه بریم، اگ بمونیم سه ساله یه دفعه پیر می شه
اگه می شه بریم، وگرنه خواهرت تو این صحرا اسیر می شه
اگه می شه بریم..

خیمه که بر پا می شه حرمه پیدا می شه
روی همه به روی اهل حرم و می شه
با اضطراب می برن بین طناب می برن
یا الله.. از قتلگاه ما رو تا بزم شراب...

حسین...

حسین...

خیال کردی همینجوری زینب وارد کربلا شد
نه.. تشریفات داره..

تا گف آقا اسم اینجا قادسیه است فرمود نام دیگه هم داره؟ بله
آقا جان به این جا نینوا گفت می شه. حضرت فرمود بگو بینم نام
دیگه هم داره؟ بله آقا قدیمیا به اینجا می گفتن کربلا.

تا گفت کربلا حضرت رنگش پرید

بار بگشایید اینجا کربلاست

آب و خاکش با دل آشناست

فرمود بیاین پایین، خیمه هارونا کنید

یه خیمه خیمه ی زینه، یه خیمه خیمه ربابه

یه خیمه خیمه ی حسینه.. چندتا خیمه ها اصحابه

اما جلوتر از خیمه ها خیمه عباسه..

یعنی هر کس می خواد ورود کنه باید از عباس گذر کنه
کیه که در جزیره العرب بتونه مقابل عموی امام زمان ابوالفضل
بایسته؟

عموم ابوالفضل، یه پهلوونه،

قدش بلنده..

دونه دونه زنان و بچه ها رو پیاده کردند

حالا نوبت می رسه به عقيله بنی هاشم عالمه غیر معلمه، دختر
علی زینب..

فکر کردی می گن خانم بفرما دستشو می گیرن؟

نه، اینجوری نیست...

اول عباس می آد جلو محملش زانو می زنه،

یه بار جلو زینب سرشو بالا نیاورده

سرش پایین بود، باید زینب پاهاش رو پای عباس باشه تا قوت
بگیره، اگه دیدی کربلا زینب زمین خورد پاهاش قوت نداشت چون
عباس نداره..

یه دستشو علی اکبر می گیره، جوان های هاشمی صف می
کشن تا عمه جانشون پایین بیاد، چرا؟

چون امیر المومنین وصیت نه، چهار ساله بود بالا قبر مادر، فرمود
حسن جان، حسین جان این چراغ ها رو خاموش کنید

نمی خوام کسی قد وبالاتی خواهرتون رو ببینه

این دیگه برا حسن و حسین، یادگار موند، هیچ کسی والله قد و
بالای زینب رو ندید

مردا می گن سالها همسایه زینب بودیم یک بار صداشو نشنیدیم.

با یه عظمتی زینب رو از محمل پایین می آوردن..

من دیگه روضمو خوندم بقیه روضه تو تو ذهن و قلبت بخون

عباس زانو زده، علی اکبر دستشو گرفته قاسم پَر چادر عمه رو
گرفته

همه می آن احترام.. عمه جون

همچین که دست انداخت صورت عباس

چرا داداش اینقدر خجالتی هستی عزیزم؟

دستشو علی اکبر می گرفت می گفت عمه داغ تو نبینم، هی
دست روی صورت قاسم می کشید می گفت جای داداش حسنم
خالی...

اصلا اینا یتیم رو یه جور دیگه می دیدن..

اما آی جونا، آی زن و مردا خواهرها برادارا

حسینیا

همین عمه سادات با یک عظمتی از محمل پایین اومد اما با یک
اذیتی زینب خواست سوار محمل بشه.

شب یازدهم نگاه کرد دید نه عباس است نه علی اکبر است.. به
مادر می خوام یه جمله بگم می دونم اهل عشقی می دونم می
گیری می گما همونجا نگاه کرد سمت علقمه صدا زد عباس
،باریکلا به غیرت.. کجایی ببینی نا محرما دور...

این صدا رو از حنجرت آزاد کن.. حسین

شب سوم ماه محرم

حضرت رقیه سلام الله علیها

هر کس از دل دعا دارد

امیدی بر شفا دارد

درد ما را تویی درمان

درد دوری دوا دارد

(وقت گذر است یا مهدی

چشمم به در است یا مهدی)۲

آقا جان..با چشمم راحت را جارو زده ام

من منتظرم ۲

(با دست خالی بر تو رو زده ام

من منتظرم(۲))

حرفت چیه؟

بیا آقای من...

*چقدر قشنگ داری با امام زمانت حرف میزنی..

یه بار دیگه با هم بخونیم بگو آقا نکنه بمیرمو نبینمت شما

صاحب عزا هستین اگه یک بار نگام نکنین میمیرم

دست گدایی رو همه بالا بیارن صاحب تو صدا بزنی..

یا صاحب الزمان...

اللهم عجل لولیک الفرج..

امشب شب خاصه. خیلی خاصه*..

همه شادند ، دخترت گریان (۲)

همه خوابند و دخترت بیدار..

خیلی امروز مردم این شهر

دادنم با نگاهشان آزار

بابا بابا بابا...

دخترت را ببر به همراهت

خسته از دست روزگار شده

یا که تشخیص تو شده مشکل

یا دو چشم رقیه تار شده

گر که دورسرت نمی گردم

پر پرواز من شکسته شده

مثل سابق زبان نمی ریزم

دو سه دندان من شکسته شده

بابا بابا بابا...

"*من الذی ایتمنی علی صغر سنی؟!"

کی رگای گردنتو بریده؟

بابا شنیدم پشت و رو خوابیدی بابا

بابادارم خاطره می گم*..

وسط ازدحام و خنده شام

بغض تنهاییم ترک می خورد

هر کجایی که گریه می کردم

عمه ام جای من کتک میخورد...

*می گن بچه بادومه نوه مغز بادومه

بابا بزرگ و مادر بزرگ نوه رو یه جور دیگه دوست دارن، تو خرابه
هی می گفت عمه بابات به بچه های یتیم سر می زد
؛کجاست بینه نوه اش خرابه نشین شده؟

یه اشاره کنم، بچه به عزیزش می رسه دیدید درد و دل می
کنه؟

تا سر رو آوردن نگاه کرد. گفت: بابا گوشم درد می کنه، بابا سرم
درد می کنه، بابا صورتم داغه.. اما دختر خیلی معرفت داره
گفت: همه دردا یه طرف، یه سوال دارم ازت بهم بگو آبت دادن یا
نه؟!..!

حسین*..

دختری چند کوچه بالاتر

تا منو رخت و پاره ام را دید

بین دستش عروسکی هم داشت

به من و حال و روز من خندید

میکشم دست بر سر و رویت

چقدر پلک تو ورم دارد

بر لب زخم تا بخوادم هست

ولی انگار بوسه کم دارد..

آنقدر روی خارها رفتم

به خدا هر دو پای من زخم است

لرزش دست من طبیعی نیست (۲)

نوک انگشت های من زخم است

آخه نیمه شب از ناقه افتادم

*آخه پسر بچه با دختر بچه خیلی فرق داره

استخوان بندی دختر بچه ظریفتره

پسر بچه زمین می خوره زود بلند می شه می گه مادر، بابا
...اما دختر بچه زمین بخوره بلند نمی شه اینقدر صبر می کنه تا
باباش بیاد

هی می گفت بابا..

همچین که می گفت بابا دید یه پنجه ای رو موهاشه.

تویی که کاروان رو معطل کردی!!

حسیبیین*...

دیر اومدی بابا...حق داری که دخترتو به جا نمی آری

دیر اومدی بابا.. خداروشکر که عمو رو اینجا نمیاری
دیر اومدی بابا، برا چی شیر خواره رو پیش ما نمیاری؟ دیر اومدی
بابا... (۲)

دم سحر اومدی، چه بی خیر اومدی
تنت کجا مونده که فقط با سر اومدی؟..
درد دلام زیادن (۲)..)

به جون ما افتادن هر کاری کردم
بابا سرت رو پس ندادن ..

دیر اومدی بابا، نمی دونی تو این سفر چی سرم اومده
دیر اومدی بابا، هر کی که از راه رسیده دختر تو زده ۲
دیر اومدی بابا، انقدر برات بگم که زجر بی حیا بده..
چرا عزیزم؟

چه بی هدف می کشید... به هر طرف می کشید...
منو برا کینه از شاه نجف می کشید..

بعد تو از غم پُرم..

خیلی ازت دلخورم..

انقده خوردم زمین

خاکی شده چادرم

بابا بابا بابا...

*خیال کردی من سیلی خوردم دیگه کاری نمی کنم!

من دختر حسینم..

من بابام علیه... من مادر بزرگم فاطمه است

همه فکر کردن ما رو اسیر کردند الان یه کاری می کنم شهر رو
روسرشون خراب می کنم ...

چی کار می کنی؟

گفت عمه :مادر بزرگ من با گریش مدینه رو بهم ریخت ،منم نوه
همون خانومم ،اینقدر گریه کرد که تا دیگه نتونست بخوابه ،
گفت:صدا کیه که نمیداره من بخوابم؟

گفتند یزید صدای گریه بلبل حسینه
چی می خواد؟ گفتند بهونه بابا رو گرفته،
بهونه بابا رو گرفته؟ گفتش سر بریده رو ببرید
تا سر رو آوردن، اول زینب اومد جلو. گفت این دختر بچه خسته
است، داغ دیده است،
آخه بابای بچه رو اینجور نشون نمیدن
سر رو آوردن جلو این بچه گذاشتن، شنیدی تا که سر آوردن
گفت عمه من که غذا نمی خواستم؟ می دونی چرا؟ آخه دختر
مگه خبر نداشتی سر بابا رو تو تنور خولی بردن؟!
همچین که روپوش رو کنار زد ، دید سر نورانی باباست ..
چه بابای قشنگی دارم..
گفت بابا تو همیشه موهامو شونه کردی
امشب می خوام خودم موهاتو درست کنم
کاش موهات سوخته نبود بابا... کاش این لبارو یزید چوب نمی زد
بابا...
همچین که گریه می کرد، یه وقت زینب نگاه کرد دید صدا رقیه
نمی آد
اینقدر گفت بابا سر یک طرف، رقیه یک طرف
...تا بی بی رو خانم زینب درون قبر گذاشت
نگاه کرد دید خانم ام کلثوم، دختر علی داره بلند بلند گریه می
کنه..
یه نگاه کرد، صدا زد خواهرم تو باید بچه ها رو آرام کنی
تو از کربلا یار و یاور من بودی، همونجور که ابوالفضل برا حسین
بود تو با من بودی
حالا چرا مثل این بچه ها داری داد می زنی؟
یه نگاه کرد گفت خواهر زینب: آخه هنوز صدات تو گوشمه، هی
می گه عمه دلم درد می کنه...
آخ دلم.. آخ گوشم...
حسین.....

شب چهارم ماه محرم

طفران حضرت زینب سلام الله علیها

مارا کشاندند به میخانه ی حسین(۲)
تا مستمان کنند ز پیمانه ی حسین
پروا نکن از آتش دوزخ، حسین هست
آتش حرام گشته به پروانه ی حسین
حسین..حسین..

دست تو سر پرستی ما را سپردند
ما را گذاشتند در خانه ی حسین..
حب الحسین آجنتی ای عاقلان شهر
یعنی شدیم ما همه دیوانه ی حسین..
باب الحسین ذکر شریف رقیه است
سوگند می خوریم به دردانه ی حسین..
جان همان سه ساله مرا کربلا ببر
با بچه های هیئت ریحانه الحسین...

*کیه این حسین؟ که از آدم تا خاتم همه باید برا گریه کنن اولیا و انبیا..
چور دیگه هم می تونستن بیارن آدم چند سال گریه کرد؟ چرا بخشیده
نشد؟ مگه چیزی غیر خدا صدا زده؟

آدم ابوالبشر مگه کسی غیر خدا رو صدا زده پس چرا بخشیده نشدی؟
باید یه کسی دیگه بیاد خیلی آبرو دار تر باشه تو خلقت که به واسطه او
درس داد اول خلقت...

روضه خون ابی عبدالله بیا من برات بنویسم با مدرک بهت می گم.

اول روضه خون خود خداست

چرا؟

تا اومد دید آدم گریه می کنه، آدم می خواد یه رمزی رو یادت بدم خدا توبتو قبول کنه؟ گفت چرا نمی خوام جبرائیل چند هزار ساله دارم گریه میکنم

گفت خدا رو به پنج نورمقدس قسم بده

شروع کرد برایش گفتن، آدم منتظره

یا حمید و بحق محمد

(رنگ آدم پرید)

یا عالی بحق علی

یا فاطر و بحق فاطمه

دستاش شروع کرد به لرزیدن

یا محسن و بحق الحسن

یه مرتبه صدا زد:

یا قدیم الاحسان بحق الحسین

تا گفت **یا قدیم الاحسان بحق الحسین** آدم گفت دست نگو دار، اسم این چندتا رو آوردی قلم لرزید اما این آخریه کیه؟ این حسین کیه که اسمشو آوردی غم های عالم رو دلم اومد

صدا زد آدم پس بذار روضشو برات بگم:

این نوه پیغمبر آخرالزمانه، این کسیه که مهریه مادرش آب ها و دریا و رودهای عالمه اما یه روزی با زن و بچه تو یه سرزمینی میاد به نام کربلا بین دو نهر آب،

جلو چشم خواهرش، با لب تشنه سر از بدنش جدا می کنند...

حسییین...

امشب منم اومدم بخشیده بشم به حق الحسین...

ما جز حسین کسی رو نداریم، پناه همه عالمه حسین... الان یادم افتاد... پناه همه عالمیان خواهرت پناه ندارد...

ما جز حسین کسی رو نداریم

قامت کمان کند که دوتا تیر آخرش

یک دم سپر شوند برای برادرش

* تا اومدن مودب سرشونو پایین انداختن مادر جان، ما می خوایم بریم میدان فدای دایمون بشیم؛ فرمود مادر من هم اینجا هستم شما خودتون برید از دایی تقاضا کنید، شروع کردن زدن به پرده خیمه ابا عبدالله

اجازه می خوایم دایمونو ببینیم

همچین که اومدن این دوتا آقا زاده مودب

سرشونو پایین انداختن؛ دایی جان..

ما سر خود نیومدیم مادرم منو فرستاده

دایی دست زیر صورت اینا..

دایی جان ما نمی تونیم غریبی شما رو ببینیم..

ابی عبدالله فرمود نه عزیزان من شما برگردین..

برگشتند تا اومدن خانم زینب بلند شد ،چی شد مادر جان؟مادر دلمون شکسته..

مگه چی شده ؟مادر رفتیم دایی اجازه نداد ،یه مرتبه گره ی چادرشو محکم زد اومد مقابل ابی عبدالله صدا زد داداش تا حالا رو حرفت حرف نزدم..

اما جان مادرمون، تو رو قسم میدم به چادر خاکی مادرمون... فرمود: شاید باباشون راضی نباشه

صدا زد عزیز دلم خود عبدالله گفته سفارش کرده گفته هر وقت دیدی کار به جای باریکی کشید من نمی تونم، اما دوتا دسته گلام فدای حسین..

همه کسم فدای حسین..

آدم بچه بزرگ کنه فدای حسین بده...

"بابی انت و امی یا حسین..."

همچین بیرون زد بچه ها گفتن مادر چی شد؟

گفت: مگه میشه زینب از حسین چیزی بخواد دست رد بهش بزنه؟

گفت مادر بیاید می خوام موهاتونو شونه کنم؛همچین که موهاتونو شونه می کرد می گفت: بچه ها یه روزی تو مدینه مادرم هر روز موهامو شونه می کرد ...

مادرم صبح به صبح موهامو شونه می کرد می گفت دخترم، عزیزم ...اما یه روز بین در و دیوار یه کاری کردن دیگه دست مادرم بالا نمی اومد. اگه رفتین میدان می خوام انتقام مادرمو بگیرین*...

قامت کمان کند که دوتا تیر آخرش

یک دم سپر شوند برای برادرش
این دو ز کودکی فقط آینه دیده اند
آینه ای که آه نسازد مکدرش
واحیرتا که این دو جوانان زینبند
یا ایستاده تیغ دو سر در برابرش
با جان و دل دو پاره جگر فرق می کند
یک پاره جای خویش و یکی جای همسرش
یک دست گرم اشک گرفتند ز چشمه‌هاش
مشغول عطر و شانه زدن دست دیگرش
(چون تکیه گاه اهل حرم بود و کوه صبر
چشمش گدازه ریخت ولی زیر معجزش)(۲)
زینب به پیشواز شهیدان خود نرفت(۲)
تا که خدا نکرده مبادا برادرش...
زینب همان شکوه که ناموس غیرت است
زینب که در مدینه فُرق بود معبرش
زینب که فاطمه از هر نظر شده
از بس که رفته این همه این زن به مادرش..
زینب همان که زینت بابای خویش بود
در کربلا شدند پسرهای زیورش
گفتند عصر واقعه آزاد شد فرات
وقتی گذشته بود آب از سرش

کاروان رسید مدینه، بشیر خیر داره می‌ده یه وقتی دیدن عبدالله
جعفر اومده داره می‌گرده، آیا در این کاروان زنی هم کشته
شده؟ همچنین که نگاه می‌کرد رسید به یه محمل دید یه
پیرزنی نشسته، گفت: خانم یه سوال دارم: تو کربلا از زن‌ها
کسی کشته شده؟ نه. همیشه به من بگید خانوم کجاست؟

من دنبال زینب می‌گردم.

یه نگاه کرد، عبدالله حق داری زینب و شناسی

خانوم جان چرا ایقدر پیر شدی؟ چرا ایقدر شکسته شدی؟

خانوم جان ازت گلگی دارم، عبدالله گلگیت چیه؟ خانم شنیدم روز عاشورا هر کسی زمین افتاد تو اومدی براش گریه کردی، شنیدم بالا سر علی اکبر رفتی، همه جا کنار حسین بود اما چرا دوتا بچه هام رو زمین افتادن از خیمه بیرون نزدی؟ بالا سر بچه هامون رفتی؟

صدا زد عبدالله من خواستم بیرون بزنم گفتم مبادا حسین حال منو ببینه؛ ببینه چطور برا بچه هام گریه می کنم خجالت بکشه...

ببرمت جلو تر! خانم جان! حالا بگو چی شده اینقدر خمیده شدی؟!

عبدالله آخه اون چیزی که من دیدم هیچ کی ندیده

مگه تو چی دیدی خانم؟

عبدالله تا حسین از ذوالجناح افتاد، گفتم خودمو برسونم

حسین...

او می دوید و...

بذار زودی بهت بگم

او می کشید و من می کشیدم

او می برید و....

حسین

شب پنجم ماه محرم

حضرت عبدالله بن حسن عليه السلام

السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك
عليك مني جميعا سلام الله ابدا ما بقيت و بقى الليل و النهار ولا
جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم

السلام على الحسين و على ابي بن الحسين و على اولاد
الحسين و على اصحاب الحسين (٢)

پیراهن سیاه تو دارم به تن حسین

روحي دمیده در تنم این پیرهن حسین

حسین..

با اشک و روضه شیر به من داده مادرم (٢)

تربت گذاشته پدرم در دهن، حسین..

حسین..حسین..

قلبی شکسته دیده تر سینه ای کبود

دارم نشان عشق تو را در بدن حسین..

*خدا ان شاءالله این سینه زن ها و این گریه ها از ما نگیره..

گفت بودایی بود، بچه اش مریض..

همچین که داشت می اومد، هندوستان ادیان مختلف وجود داره

می گفت یک عده عزادارا دارن سینه می زنن می گن حسین
حسین..

ای تشنه لب حسین، حسین..

حسین..حسین..

ای تشنه لب حسین..

ای بی کفن حسین..

دختر ناخودآگاه به سینه زد، بعد مدتی از دنیا رفت، طبق ادیانثون
رسم ورسوماتثون

گفتند که باید بدن رو آتیش بزنی، شروع کردن هیزم دور این
بدن، وقتی آتیش زدن، وقتی کار تموم شد یک وقتی بزرگشون مادر
رو صدا زد، چیه؟ گفت این دخترت گناهی مرتکب شده؟

یا این پسرت گناهی مرتکب شده؟ چی شده؟

گفت وقتی آتیشش زدیم بدن رو سوزوندیم سینش نسوخته!

گفت آره یک گناهی داشته، با یک عده حسینیا سینه زده گفته
حسین..

آی قربون بچه هات برم که تو خیمه ها سوختن*..

از ماتم تو عاقبتم جان سپردن است

پس حک کنید بر لخدم عشق من حسین..

حسین..حسین..

وقتی کنار چشم کفن پوشم آمدی

گریه کنید که ای بی کفنم حسین..

حسین..

حسین...

*امشب شب یتیم نوازیه

من خواهشم اینه این دو شب مهمان امام حسن باشیم..

امشب شب یتیم امام مجتبی است

می خوام با امام حسن شروع کنم

کریم کاری به جز جود و کرم نداره (۲)

آقام تو مدینه است ولی حرم نداره (۲)*)

با سر میاورم این دست را که در بر در دلبر می آورم

دستم که جای خود، تو سر تکان بده بخدا سر می آورم

هر چند از عطش یک لب به خشکی لب اصغر می آورم.

لب تر کنی اگر با چشم خویش، چشمه کوثر می آورم

اصلا تو جان بخواه، اصلا بگو سپاه بیاور می آورم
رخصت اگر دهی از بین کودکان دو، سه لشکر می آورم
بابای من شدی، من هم شجاعت علی اکبر می آورم
دقت که من می کنم از عمق زخم های تو سر در می آورم
پس با خودم دوا از اشک های حضرت مادر می آورم
ای آبروی من، ای صید دست و پا زده در خون، عموی من
حسین...

باید دعا کنم هر طور هست پیش عمو جان فدا کنم
باید حسین را با ذکر "لا افارق عمی" صدا کنم
باید به گوش دشت یا مجتبی بگویم و طوفان به پا کنم
باید به دست خویش مرهم برای زخم عمو دست و پا کنم
لبهای خویش را با زخم های پیکر او آشنا کنم
باید شتاب کرد عمه رهام کن به امامم وفا کنم دستم به
دامنت، بگذار سینه را سپر سردار کنم
تا لااقل کمی از این تن جداشده دفع بلا کنم
باید به هر طریق از دست عمه دست خودم را رها کنم
از حال میروم وقتی نمانده است، به گودال میروم

*یه روز دوتا برادر بودند، برادر کوچیکه رو حرف برادر بزرگه حرفی
نمیزد؛ انقدر برادر بزرگه مهربون بود... صبور بود... برادر کوچیکه
همیشه برادر بزرگه رو میخورد؛ آخه با خودش میگفت: حسین اون
چیزی که حسن دیده تو ندیدی... برادر بزرگه جلو چشمش دیده
مادرش رو زدن... یه روزی از روزا تو مدینه جیگرش رو پاره پاره
کردند؛ عاقبت آرزوش این بود با برادر کربلا باشه، اما نتونست
باشه، دوتا بچه هاش رو فرستاد کربلا، این بچه ها، بچه های
حسنند؛ یه غرور عجیبی دارند؛ حسین هم میشناسه بچه های
امام حسن چه جوریند! صدا زد خواهر همه بچه ها رو به تو
میسپارم؛ این کوچیکه رو خیلی مراقبش باش؛ دیدی قاسمو
کشتن؛ دیدی علی اکبرو کشتن؛ عبدالله تنه یادگار
حسنه؛ دستش تو دست زینب بود، یه وقت دیدند عبدالله دستش
رو کشید داره میدوه؛ عبدالله میدوه، زینب پشت سرش، گفت: کجا
میری عمو گفته مراقبت باشم! گفت: عمه مگه نمیبینی همه دور
عموم رو گرفتن؛ مگه من مردم! منم میخوام عین عمو عباس
باشم، عین علی اکبر باشم، تا رسید جلو گودی دید عمو داره

غلت میخوره...دید یه نانجیب داره وارد گودال میشه؛ خودش رو انداخت رو سینه ی عمو؛تا اون حرومی که شمشیر رو بالا آورد؛عبداللہ دستش رو جلو آورد؛این دست به پوستی آویزان...

عموجان مگه من مردم؟!هر تیراندازی تیر آخر رو دقت میکنه؛حرملمه چندتا تیر آورد؛یه تیر رو به چشم های عباس زد؛یه تیر رو به حلقوم علی اصغر زد؛یه تیر رو به سینه ی حسین زد؛حالا تیر آخرشه،حسین این بچه رو بغل گرفته؛سر زخمیه؛بدن زخمیه؛این بچه داد میزنه،کی میگه عموم غریبه،نمیذارم عموم رو آزار بدید،یه وقت دیدند حرملمه یه تیر به سینه ش زد،تو بغل حسین دوخته شد،ابیعبداللہ دو نفر تو بغلش بال بال زد؛یکی علی اصغر بود،اما اون وقت حسین تونست شمشیر بکشه،بند قنناق رو پاره کرد،گفت:بچم بتونه راحت دست و پا بزنه؛اما تو گودال تونست کاری کنه؛فقط نگاه کرد دید یتیم مجتبی دست و پا میزنه...

حسین.....

شب ششم ماه محرم

حضرت قاسم بن حسن علیه السلام

السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد
الحسین و علی اصحاب الحسین"

اللهم عجل لولیک الفرج..

دوباره مرغ روحم هوای کربلا کرد
دل شکسته ام رو اسیر و مبتلا کرد
ز سر گذشته اشکم به لب رسیده جانم
که هر چه کرد با من فراق کربلا کرد
شود تمام هستی فدای آن دو دستی
که غرق بوسه پایش علی مرتضی کرد
سزد همه جوانان حنا ز خون بیندند
که جا به حمله خون یتیم مجتبی کرد
بال فرشته که خاک پای حسین است
فرش حسینیّه عزای حسین است
فاطمه دنبالش است روز قیامت
هر که به دنبال دسته های حسین است
شعر من و تو که افتخار ندارد
تا که خدا مرثیه سرای حسین است
رحمت زهرا برای این که بریزد
منتظر گریه ای برای حسین است
(در دل مردم چه هست؟ کار ندارم
در دل ما که برو بیای حسین است) ۲

حسین...

دست به سمت کسی دراز نکردیم
هر دو جهان دست ما گدای حسین است

حسین...حسین...

گندم شهر حسین روزی ما شد (۲)

یا سر سفره ها غذای حسین است

قیمت اشک برا خون خدا هست

دست همان کس که خون بهای حسین است

پرچم کرب و بلا همیشه بلند است

حافظ پرچم اگر خدای حسین است

هر چه که ما خواستیم فاطمه داده

آنچه فقط مانده کربلای حسین است

حسین....

*شب قاسم بن الحسنه..

کریم کاری به جز جود و کرم نداره

آقا تو مدینه است ولی حرم نداره

ما به بهونه یتیمای امام مجتبی...

چون امام حسن هر کس بر اش گریه نمی تونه بکنه به این بهونه
برای امام حسن گریه می کنیم الان مدینه چه خبره؟

کریم کاری به جز جود و کرم نداره

آقام تو مدینه است ولی حرم نداره

همیشه غم نصیبی بی یار و بی حبیبی

الهی من برات بمیرم تو خونه هم غریبی

غریب اونیه که سر به بدن نداره

آقام رو زمینه ولی کفن نداره

شب غریبه دیگه، صدا روببین

شب غریب همین جوریه

ولی جونمون هم در بیاد ما نمی داریم برا یتیمای امام حسن
همینجوری بگذره ..

آخه هر بابا آرزو داره پسرش قد بکشه جلوش راه بره، دامادش
کنه، نوه هاشو ببینه، امام حسن یه جوری شد گفت داداش قاسم
و عبدالله رو به تو می سپارم

آی قریون غیرتت برم*...

رخ عیان کرد و باز غوغا شد

آسمان هم به پای او پا شد

نسبی از کریم ها دارد

از همان کودکیش آقا شد

سیزده سال زندگی کرد..

یکی نیست بگه آقا مادرتون هم هیجده سال زندگی کرد...

سیزده سال زندگی کرد و همه اعتبار دنیا شد

با ابوالفضل بودنش این شد...

شکل رزمش شبیه سقا شد

با عمو بود از همان اول

در دلش شور کربلا جا شد

بعد از اینکه حسن ز دنیا رفت

همه دلخوشی مولا شد

*هر وقت ابی عبدالله دلش برا داداشش تنگ می شد نگاه به
صورت قاسم می کرد

یه جور دیگه حواسش به قاسم بن الحسن بود

تا اینکه شب عاشورا همه نشستند

لبخند رو لبها، ابی عبدالله داره خبر فردا رو میده

جا یگاه ها رو معلوم می کنه، یک وقت این نوجوان نگاه کرد، نکنه
من عقب افتادم یک مرتبه صدا زد عمو جان، جانم عزیز دلم عمو
جان آیا منم فردا مهمون مادرم فاطمه می شم؟ یا نه؟

صدا زد عزیز برادرم بلند شو. بلند شد

مرگ در نزد تو چگونه است؟ عمو جان "احلی من العسل"

همونجا اینقدر گریه کرد گفت جای داداشم خیلی خالیه... ببین از مرگ ترسی نداره... فردا شد دونه دونه همه رفتند... اومد مقابل عمو، عمو اجازه میدی برم میدان؟ ابی عبدالله فرمود: نه، تو یادگار داداش منی

تو باید مراقب خواهرها و عمه ها باشی؛ خیلی دلش گرفت اومد تو خیمه اش نشست، مادرش یک مرتبه دید قاسم زانوی غم بغل گرفته، عزیزم ببینم اینطوری غصه بخوری! چی شده؟ گفت مادر رفتم برم میدان عمو اجازه نداد؛ مادر من بدون علی اکبر نمی تونم زندگی کنم

مادر همه رفتن من موندم، مادر نکنه من یتیمم عمو اجازه نمیده..

یک مادر می دونه باید چی کار کنه با بچه اش گفت عزیزم غصه نخور همه کارات دست منه. الان خوشحالت می گم. گفت چه جوری؟

گفت صبر کن. دیدند یه گره ای رو باز کرد مادر

از اون بچه یه چیزی رو در آورد گفت این برگه رو ببر بده عموت بخونه کارا حله... همچنین یک نامه ای رو گرفت اومد عمو جان، عمو جان. جانم عزیز دلم؟ عمو جان این نامه رو بگیر مادرم داده همچین که باز کرد ابی عبدالله دید دست خط داداش حسنش

هی دست خط رو می بوسه به چشمش می کشه، هی زیر لب میگه: حسن جان کجایی ببینی داداشتو غریب گیر آوردن، کجایی ببینی با زن و بچه دورم کردن

داداش دلم برات تنگ شده..

داداش یادم نمیره اون روزی که شمشیر گرفتی تو جمل چی کار کردی؟

داداش هیچ وقت حرفات یادم نمیره داداش؛ هیچ وقت صدای قشنگت یادم نمی ره، داداش یادم نمیره من گریه می کردم، زینب گریه می کرد اما تو یک جور دیگه گریه می کردی..

آخه اون چیزی که تو دیدی ما ندیدیم..

چه کرد؟ همچنین نگاه کرد که نوشته **بسم الله الرحمن الرحيم** حسین جان، من کربلا نیستم اما اجازه بده قاسم از طرف من میدان بره...

خبر رسید تو خیمه ها گفتن قاسم می خواد به میدان بره.. اول کسی که اومد جلو زینب بود، شروع کرد به چشمماش سورمه کشیدن

عمه الهی قریون قد و بالات بره..

گفتن لباس رزم بپارید، آوردن به تنش نمی شد

شروع کردن بدن رو کفن پوش کردن؛ گفتن سوار بر مرکبش کنید، پاش به رکاب نمی رسه.

شیخ جعفر شوشتری رحمه الله علیه آورده حتی برا علی اکبر هم اینجوری نیست؛ می گن وقتی اومدن برن پشت خیمه ابی عبدالله قاسم رو بغل گرفت اینقده اینا گریه کردن، آقا و آقا زاده غش کردن

وداع عجیبی بود، رفت وسط میدان شروع کرد خودشو معرفی کردن.

انا بن فاطمه الزهرا، انا بن علی بن ابی طالب

انا بن حسن بن علی..

من عموم ابوالفضله

حسین..

فقط دیدن یک وقت حسین سراسیمه داره میاد، خدا نکنه آدم نوجوانش زمین بخوره

دیدن این بچه رو دوره کردن

حسین...

اللهم عجل لولیک الفرج

گفت می خواهم داغی رو دل مادرش بذارم

شیخ جعفر شوشتری میگه، پای بچه به رکاب نمی رسید اما تا حسین اومد بالا سرش بغلش گرفت دید داره هی به زور نفس می کشه

هی می خواد بگه عمو، نمی تونه....

شیخ جعفر میگه همچین که بغلش گرفت سینه به سینه، خواست بیاد سمت خیمه ها دیدن پاهای قاسم روی زمین کشیده می شه؛ میگه فقط دو دلیل داره پاهاش رو زمین کشیده می شه، یا اینکه مصیبت اینقدر سنگین بوده، ابی عبدالله خمیده قاسم رو آورد خیمه

یا میگه بدن اینقدر زیر سم اسب ...

حسین..

گل برا چی آوردی؟

می خوان بگن این نوجوان رو پر پر کردن
کی می گه هر کی یتیمه مجلسش صفا نداره؟
مگه هر کسی یتیم شد تو دلش خدا نداره؟
گل بریزید، گل بریزید رو سر عروس و داماد
عروس از تبار یاس و داماد هم شاخه شمشاد
مگه می شه تو عروسی بابای دوپماد نباشه (۲)
دعوا باشه سر اینکه نقل سر با کی بیاشه؟
حسیییییین....

یوسف مصری که میگن پیش این دوماد کی باشه؟
توی کوچه های کوفه، روی نیزه پاگشاشه...
حسیییییین..

مگه میشه تو عروسی بابای دوماد نباشه؟
دعوا باشه سر اینکه ...

بابا بعضی چیزا رو ما نمی دونیم

اون هایی که قائل بر این بودن عقدی صورت گرفته دلیلشون اینه
که میگن ابی عبدالله خواست حق پدری رو بر قاسم تموم کنه...

فقط یک جایی خانوم با قاسم روبرو شد؛ اونم وقتی که دست
بسته آوردنشون تو مجلس یزید؛ سرها رو آوردن، سکینه یک
نگاهی کرد به سر بریده قاسم

باریکلا به غیرت ما رو مجلس شراب آوردی..

حسیییییین...

شب هفتم ماه محرم

حضرت علی اصغر علیه السلام

السلام عليك يا ابا عبدالله و علي الارواح التي حلت بفنائك عليك
منى جميعا سلام الله ابدا ما بقيت و بقى اليل و النهار ولا جعله
الله آخر العهد منى لزيارتكم السلام على الحسين و على علي
بن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين"

اللهم عجل لوليک الفرج....

نفس تو سینه دم گرفته

بازم چشم و غم گرفته

بهونه ی حرم گرفته

دلم گرفته..دلم گرفته..

ردم نکن که جا ندارم

کسی به جز شما ندارم

جز اسم تو نوا ندارم

دلم گرفته..دلم گرفته..

اریاب..اریاب..

تو این دل شب گدا تو دریاب

اریاب..اریاب..

به جون زینب گدا تو دریاب ، گدا تو دریاب..

* کافیه برا علی اصغر یک بیت بخونی ، بگی:

بگو به خواب بیاید و به چشم من بنشینید

که من بخواب روم بلکه خواب آب بینم

تشنگی خواب هم از چشمت می گیره*...

دوش چشمی بر زمان انداختم
با کمیت وحی پرسو ساختم
رفتم آنجایی که جبریل خیال
با فرا تر رفتنش می سوخت بال
چشم بر آغوش عرش انداختم
هفت جنت را مجسم ساختم
لب فرو بستم، سخن مَحرم نبود
رفتم آنجایی که من، مَحرم نبود
سیر کردم با نزول و با صعود
در تمام آفرینش هر چه بود
ناگهان کردم به چشم دل نظر
بر زمینی ز آسمانها خوبتر
هفت جنت در مسیرش خوشه ای
آفرینش در درونش گوشه ای
جنتی دل، حلقه ی در های او
از ملک بهتر کبوتر های او
انبیا آرند بر گردش طواف
مگه کجاست؟

اولیا را دشت و صحرایش مطاف
اشکها در دامنش انجم شده
مُلک امکان در درونش گم شده
همچو مجنون هر طرف بشتافتم
طایری با بال خونین یافتم
محو مات روی زیبایش شدم
مست در بزم تماشایش شدم
گفتمش ای مرغ زیبا کیستی؟

تو ز آب و خاک این گل نیستی

-تو که هستی گو که اینجا کجاست؟

گفتمش، گفت: من جبریلم اینجا کربلاست

کربلا هم عشق و هم شور من است

کربلا سینای من، طور من است

کربلا لوحی ز سیرّ ابتداست

کربلا یک قطعه از خون خداست

کربلا.. کربلا.. کربلا.. کربلا.. کربلا.. کربلا..

*شب علی اصغر آگه بخوام روضه بخونم همین کافیه..

لالایی، لا لالایی، لا لالایی، لا لالایی، لا لالایی..

مثل یک شاپرک از دستای من پر می زنی

داره پر پر می زنه، چندتا خیمه است.. یکی خیمه، خیمه زینبه، یک
خیمه خیمه حسینه

یک خیمه خیمه نجمه و قاسم و عبدالله

یک خیمه خیمه ربابه، جلوتر از همه خیمه ها خیمه عباسه...

اما همه اینها تو یک خیمه جمع اند اونم خیمه ربابه، آخه هر کاری
می کنی دعای خوابش نمیره گاهی سکنه بغلش می
گیره، گاهی رقیه بغلش می گیره گاهی زینب در آغوشش می
گیره، امان از اون لحظه ای که بچه گریه بکنه مادر نتونه کاری
براش انجام بده، جانم به این گریه ها..

امشب من برا علی اصغر گریه نمی کنم، امشب من برا اون
مادری گریه می کنم که هزار آرزو داشت برا بچه اش، همچین که
خدا علی اصغر رو بهش داد می گفت ان شاءالله بزرگ می شی..

ان شاءالله مثل علی اکبر می شی..

جانم.. جانم..

روضه علی اصغر، روضه خجالت کشیدن حسینه..

روضه سکنه خانم، روضه خجالت کشیدن ابوالفضل..

روضه ابوالفضل، روضه خجالت کشیدن ام البنینه..

آخه بعد عاشورا هر روز می اومد می گفت رباب عباسمو حلال
کن، نتونست برا علی اصغر آب بیاره..

گفت خدا رحمت کنه اون کسانی که برا حسین بلند بلند گریه می کنن..

جانم به این گریه ها، جانم به این ناله ها

گفت روضه خون، نیمه شب از روضه بر می گشت، همچین که رسید سر کوچه، ماه محرمه روضه خونده، خسته.. گفت برم خونه. گفت داداش رفتم خونه، سر کوچه مردی نشسته بچه ای رو بغل گرفته، خیال کرد مستحقه

سکه ای رو گذاشت رو قنذاق بچه، پدر بچه سرشو بالا آورد گفت آقا شیخ من می شناسمت روضه خون اقام حسینی من گدا نیستم، گفت پس نصف شبی با بچه شیر خوار سر کوچه چه می کنی؟

گفت خدا بعد سالها به من یک بچه عنایت کرده، سر شب حالش بد شد به مادرش گفتم غصه نخور، می رسونمش بیمارستان خوبش می کنم بر می گردم، خانمم خیالش راحت شد بچه رو بردم بیمارستان تا بردم پزشکا گفتن بچه ات جون داده، خب برا چی اینجا نشستی؟

گفت من به مادرش قول دادم..

هی میرم جلو خونه هی بر می گردم هی میگم جوابشو چی بدم؟

آی حسینیاااا..

خبر داری اربابت به رباب گفت علی رو سیرابش می کنم؟

لشکر می گه یک جا دلمون برا حسین سوخت

اونجایی که حسین علی رو بالا گرفت... همه جا

یک تیر انداز اگه بخواد تیر اندازی کنه باید یک جای سیاه باشه تا نشونه بگیره، اما همچین که سپیدی گلوی بچه...

یک نگاه کرد گفت حرمه چرا بیکار ایستادی؟

گفت امیر چه کنم؟

گفت پدر و بزnm یا پسر؟

گفت پسر بزnm پدر خودش می میره..

یک وقت حسین دید این بچه بال بال می زنه...

می دونی این منظره ای که حرمه رو صدا زد منو یاد چی انداخت؟

مادر منو تو کوچه، تا کمر بند علی رو کشید، نامرد یک نگاه کرد دید
یک زن چهل تا رو زمین انداخته..

صدا زد یک کاری کن که دیگه قدم از قدم بر نداره...

حسین...

نواک شیر خوارم می لرزه

از آتش گرماست یا گریه

همه تو این خیمه بی تابن

لالایی می خونن با گریه

لالالا گل پونه، لالالاگل پونه

امید ما فقط مشکه، عمو جونم..

لالالاگل پونه، لالالا گل پونه..

امید ما فقط مشکه، عمو جونم..

لالالا گل لاله بمیرم من که شیر خوارم چه بد حاله..

لالالا گل نازم، لالالا گل گندم

لالالا گل گندم، ببین بابا برات رو زد به این مردم ۲..

بچه ناخودآگاه تا دستتو میدی ناخودآگاه با پنجه های کوچیکش
انگشتو می گیره

به خدا رباب می دید بچه نا نداره انگشت مادر رو بگیره..

هی می دید این لبا به هم می خوره..

لالالا گل پونه، امید ما فقط مشکه، عمو جونم

گفت شعر عربی رو معنا می کرد:

بین زمین یا آسمان یا اختلاف پیش اومد

زمینیا گفتن اصغر برا ماست، آسمونیا گفتن اصغر برا ماست..

حرمه اومد گفت من دو نیمش می کنم....

یه تیر به گلوی علی زد، سر بچه رو شونه حسین افتاد..

آقا هی می اومد سمت خیمه هی بر می گشت..

خدا نیاره بابایی با دست خودش قبر بچشو بکنه..

دیدن ابی عبدالله با دستش قبر کوچیکی رو می کنه، همچین که
علی رو تو قبر گذاشت زینب صدا زد داداش چرا خاک نمی ریزی؟
صدا زد خواهر مگه نمی بینی چشماش داره نگام می کنه.

حسین...

لالالا گل پونه ۲..

یک وقت دید یکی می گه آقا جان مادرت صبر کن..

آقا جان مادرت صبر کن..

برگشت دید ربابه.. آقا بذار یک بار دیگه بچمو ببینم...

بذار براتش یک بار دیگه لالایی بخونم

لالالا گل پرپر، پیش چشمم رو نیزه نری مادر.. ۳...

الهی حرمله دستت قلم شه

آخ کیوتر بچه مو از من گرفتی

آخه سر یک بچه شیر خواره بالا نیزه!

از دحام جمعیت تا کاروان رو آوردن وارد شهر کردند بچه ها
ترسیدند، یکی دف می زنه، یکی دست می زنه..

این بچه ها می گفتن داداشمو کشتن دست می زنن..

عمه بابامو کشتند دارن دست می زنن

یک وقت زینب نگاه کرد دید همه دارن یک نقطه ای رو نگاه می
کنن، دیدن بالا محمل رباب دستارو تکون می ده..

یک وقت نگاه کرد گفت عروس مادرم چیه دستاتو تکون می دی؟

صدا زد خانم، ما بین این زن ها دیدم یک زنی بچشو بغل گرفته، یاد
علی اصغر افتادم..

حسین....

شب هشتم ماه محرم

حضرت علی اکبر علیه السلام

السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك عليك
منى جميعا سلام الله ابدا ما بقيت و بقى اليل و النهار ولا جعله
الله آخر العهد منى لزيارتكم

السلام على الحسين و على على بن الحسين و على اولاد
الحسين و على اصحاب الحسين

اللهم عجل لوليک الفرج....

یم فاطمی ڈرّ سرمدی، گل احمدی، مه هاشمی

ز سرادقات محمدی طلعت ظهور جلالتی

به سما قمر، به نبی ثمر، به فاطمه در ، به علی گهر

به حسن جگر، به حسین پسر چه نجابتی چه اصالتی

به ملک مطاع ، به خدا مطیع ، به مرض شفا به جزا شفیع

چه مقام بندگیش منیع به چه بندگی و اطاعتی

خم زلف او چه شکن شکن به مثال نقره ی خام تن

سپری بکتف و کفن به تن، بچه قامتی چه قیامتی

*همه رفتن میدون اما علی اکبر، با یه تشریفاتی فرستاده شد،
بعد از اذن میدان از بابا اول جایی که بر، روی عشق و عاطفه،
اول جایی که زانو میزنه علی اکبر جلو عمه جاننش زینب*
ز جلو نظر سوی قبله گه ، ز قفا نظر سوی خیمه گه

که نمود شه بقدش نگه ، به چه حسرتی و چه حالتی

ز قفا دو زن شده نوحه گر، یکی عمه گفت و یکی پسر

که نما به جانب ما نظر، به اشارتی و نظارتی

شاعر: ناصرالدین شاه

دل کندن از اولاد خیلی سخته، امشب شبِ جووناست، امشب من آروم می‌گم، تو بلند بلند نوکری کن، امشب باید برا جوان مرده داد بزنی، علی اکبر جوان بوده، از علی اکبر جوان تر، مادرمون بوده، مادرمون هجده ساله بود، بین در و دیوار، هر وقت با عمو عباس حرف میزد، میگفت: عمو کاش من بودم توی کوچه، گردنش رو می شکستم، حالا داره میره میدان می‌گه: میخوام انتقام سیلی مادر رو بگیرم، **اشبه الناس، خَلْقاً و خُلُقاً و منطقاً** به رسول الله است. نگاهش، افکارش، دیدش مثل پیغمبر، تا دلش می گرفت می گفت: علی اکبرم بیا جلو من راه برو، نمیدونی چقدر کیف داره، آدم بیینه جوونش جلوش راه میره، آی جوونا وقتی جلو باباتون راه میرید، درست راه برید، آگه خسته و مریضی، پات درد می کرد بروت نیار، بابا بیینه زود دلش میگیره، می‌گه دردت به جونم، دردت به جونم عزیز دلم. پدر محبتش محبت پنهان، مادر دلش تنگ بشه میاد بغلت میکنه، پنجاه سالت هم بشه بغلت میگیره، می‌گه بچه ی من، ولی تایه سنی بابا بچه اش رو بغل میگیره، از اون به بعد می‌گه دیگه روم نمیشه، بچه ام بزرگ شده، آی جوونا نکنه یه وقت با باباتون درشت صحبت کنید، یه وقتی دلش رو شکستی نصف شب میاد بالا سرت می‌گه پسر من تو خبر نداری هی می بوستت برات دعا میکنه، صبح بلند میشی دوباره درشتی میکنی، اما بابای شما کیف میکنن، همچی که میری خونه می خوابی میاد بالا سرت می‌گه خدا ممنونتم، بچه ام نوکر حسین شده، بچه ام سینه زن حسین شده، حالا ابی عبدالله علی اکبر تا عرض کرد بابا اجازه میدی برم میدان؟ فرمود: علی جان زود برو، همچی که داشتت میرفت حسین رو احساس پدریش یه نگاه کرد گفت علی جان بابا صبر کن، بله بابا جان، علی جان حالا که میخوای بری برو، اما یه مقدار بیا جلوم راه برو، یه مقدار راه برو میخوام خوب قد و بالات رو بینم*.

پیشِ چشمان پدر تا که مُعَمَّم می شد

پیشِ چشم همه پیغمبر اکرم می شد

خَلْقاً خُلُقاً اگر حضرت خاتم می شد

پیش جبریل علی نیز مجسم می شد

همه دیدند پیمبر نَسَبی غالب را

اشهد ان علی ابن ابی طالب را

باد وقتی که به هم یالِ عقابش می ریخت

چقدر بوسه فرشته به رکابش می ریخت

آتش انگار که از رَدِ شتابش می ریخت

هرچه سر بود همه پیش جنابش می ریخت

لشگر انداخته اینجا سپرش وقتی اوست
ملک الموت شلوغ است سرش وقتی اوست
ناگهان پر بر انداخته و می آید
زلف بر شانه اش انداخته و می آید
مست از خیمه برون تاخته و می آید
تیغ مانند علی آخته و می آید
باز او ناد علی تیغ به کف می خواند
چند بیتی رجز از شاه نجف می خواند
تیغ را روی سپر تا که به هم می کوبد

مُشّت بر سینه عمو پیشِ حرم می کوبد *همچی که زد تودل
لشکر همه به سینه میکوبیدند، جانم علی اکبر بین چقدقشنگ
داره شمشیر میزنه مثل علی تودل میدون لشکر میزنه.*

مثل مولا شده شمشیر دو دم میکوبد
میزند اکبر و عباس الم میکوبد
اهل این طایفه در رزم بهم میمانند
ماه همه بنده و این قوم خداوند دارند
گلدی میدانه پریشان الدی
بوعلی بن حسینی زجه طوفان الدی
باختیلار ضربه سینی آمینی حیران الدی
هر طرف گدی آتی جمع پریشان الدی
مرحبا باخ علی ان حضرت سلطانه ددی
باختی میدانه ابولفضل علی جانه ددی
یک طرف چشم پدر، چشم حرم دنبالش ۲
یک طرف لشکر سیراب به استقبالش
مرکبش دید که خون لخته چکیداز بالش
سراوخم شدو افتاد به روی بالش

زخمی شد.. این اسب تربیت شده است.. زود میگذرم.. این اسب آموزش دیده است میدونه وقتی صاحبش، کسی که سوارشده دست روگردنش میندازه باید برگرده سمت خیمه ها، فرقی باز شده دست انداخت گردن اسبش، این خون سر حضرت جلو اسب گرفت.. خیال کردی برد سمت خیمه ها...

مرکبش سوی حرم نه!! سوی شامی ها رفت

دید بابا پسرش سوی حرامی ها رفت

*عوض اینکه اسب سمت خیمه بره رفت وسط دل دشمن... خدا نکنه بآدمست و بازدن بچش و ببینه.. یه جمله بگم خدا نکنه بابای آدم ببینه آدم داره کتک میخوره.. هی خودش و به آب و تاب میزنه.. حسین یه وقت دید علی رو دوره کردن، از صبح هر کی روز زمین افتاد ابا عبدالله تنهایی آوردش تو خیمه ی دارالحرب.. اما من نمیدونم بآدم علی چه کردند حسین عبا پهن کرد..

یادت باشه هیچ کی زمین خوردن علی روندید، اما همچی که فاطمه رو پهلوش شکستن همه زمین خوردن، علی رو دیدن.. هیچ کی زمین خوردن حسین رو ندید.. همچی که علی افتاد.. دیدن حسین هی میخورد زمین هی بلند میشد.. ولدی... علی...

شعربخونم برات*

پدرش آمده خود را سر زانو بکشد

آمده دادگش دست به گیسو بکشد

باید او خم شود و نیزه ز پهلوی بکشد

یا که یک تیغه ی جامانده ز ابروی بکشد

همچگی که اومد کنار بدن علی دست انداخت سرش و بالا آورد، دید بچش داره به سختی نفس میکشه... نفس بکش پسر.. صورتش و صورت علی گذاشت.. خدایاره به بزرگ آدم بخندن.. صد از علی جان تا حالا ندیده بودم پاهاتو دراز کنی جلو من..! علی جان بلندش و ببین لشکر داره به من میخنده... حسین... حسین... همچی که گریه میکردت و اوج غم.. میگه چته؟ میگه داغونم.. میگه یه سر برو خونه مادرت میگه مادر ندارم، میگه برو سر قبرش دعوات کنه آروم میشی.. میگه چیزی نمونه بود حسین جون بده بالاسر علی اکبر.. آی جونا همچی که امام حسین گریه میکرد اینا لهله میگردن.. دلش شکست هی میگفت؛ ولدی میوه دلم.. یه وقت دید یه دست مهربون.. شبیه دستای مادرت رو شونشه، برگشت دید خواهش زینب.. آی غیرتیها.. آی ناموس دارا.. ببخش من این یه بیتوم بخونم.. یه مرتبه ناله ی حسین بلند شد

خیز و از جا ابرویم را بخر

عمه را ازبین نامحرم ببر

*همچی که امام حسین علیه السلام یه خورده که آروم گرفت. میخواستن بدنوبرگردونن دیدن عباس وایساده داره نیگا میکنه..جووناگفتن عمو پس چرانمیای کمک علی روبیریم گفت شما بدن پسر روبیرید من میخوام زیرغلا ی بابای داغ دیده رو بگیرم...وقتی علی قدم میزدحسین یاد جدش می افتاد،وقتی حرف میزد،تا وقتی که بودحسین یاد جدش می افتاد،اماشهادت علی حسین رو یادم—ادرش ان—داخت.همچی که اومدگفت:پسرباپهلوت چه کردند باصورتت چه کردند..؟کیه این علی اکبر؟!حضرت آیت الله شوشتری میفرمودندکه استاد ماست در عالم مکاشفه یا عالم رویا.حضرت علی اکبر رو دیدند فرمودندکه چرا دوستا..عاشقا..شعیان..از من چیزی نمیخوان؟! همه کارای یه پدر دست پسر بزرگه.هرکاری امشب داری به علی اکبر بگو...هااا..بگو یا علی اکبر دستم خالیه،؛من شمارو دوست دارم،من مادرتونودوست دارم،باباتونو دوست دارم،من برا اون خواهر کوچیکت میمیرم،نذار تو این شلوغی های دنیا گیر کنم.تویه کاری برام بکن.من عرضشو ندارم،ولی منم قول میدم،شعبه های حرم شما این هیئتاست نه اینجا!هرجا که میگن حسین...یا حسین درسست..میرو اونجا.تو؛!احسین جان مبدل السیئات بالحسناتی،تویه نگاه بکنی همه بدیهای عالم و تبدیل به خوبی میکنی.آقا...آقا...آقا...؟خدا روشکر امشب،شب جمعه نیست..چون شب جمعه بود نمیشد روضه علی اکبرو اینجوری خوندد.ولی یه چیزی بهتون بگم بچه ها..علی اکبر زمین خورد صدای شیون از این خیمه ها بلند شد،میدونی که گریه کن هرچقدر زینب عاشق حسینه.یادت باشه سکینه عاشق علی اکبر بود،،خدایا به حق علی اکبر عاقبت هممون رو ختم به خیر کن.. (الهی آمین)هیچ خیری بالاترازشهادت نیست خدایا عاقبت ما را به شهادت ختم کن.. (الهی آمین).

شب نهم "تاسوعا"

حضرت ابوالفضل العباس عليه السلام

"السلام عليك يا ابا عبد الله والارواح التي حلت به فنائك عليك
منى جميعا سلام الله ابدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله
الله اخر العهد منى لزيارتكم

السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى
اولاد الحسين على اصحاب الحسين"

رو کرده هر آینه به آیین ابوالفضل

* امشب شب ابوالفضل هست کم نمیداری *

رو کرده هر آینه به آیین ابوالفضل

هر کس که مسلمان شده بادین ابوالفضل ..

* ابوالفضل... دستت بیار بالا مشب شب گداییه ها * از جانب
خورشید به من مرحمتی شد

پس گوش سپردم به آیین ابوالفضل

لب تشنگی آل عبا چیز کمی نیست

از منظر چشمان جهان دین ابوالفضل

ای کودک شش ماهه که در لحظه رفتن

لبخند تو شد مایه تسکین ابوالفضل

شرمندگی از اهل حرم هست پدیدار

از حالت پیشانی پرچین ابوالفضل

زیباتر از این چیز که در معرکه عشق

زهرا برسد بر سر بالین ابوالفضل

هستیم گدایان در خانه ی عباس

هستیم به عالم همه مسکین ابوالفضل ۲

او باعث و بانی شده تا روضه بخوانم

دریای معانی شده تا روضه بخوانم

دلم مدیون چشمانه ابوالفضل...

لبم مهمون دریاته ابوالفضل ...

هر وقت گرفتار میشیم میگیم یا ابوالفضل، اصلاً از بچگی تا اسمش میاد میگین یا ابوالفضل گریه ام میگیره

من از کودکی عاشقت بودم ام

میدونی چرا؟ بخاطر اینکه یه وقتی تو عنفوان نوجوانی یا کودکی هرکدوم من و شما تا حال مون بد شد مادر به جای دسترسی نداشت اومد تو صحن حیاط نگاه به آسمون کرد چشمش به ماه آسمون افتاد صدازد آی ماه بنی هاشم بچه ام خوب کن نوکر خودت بشه امسال سقای دست آب و روضه هات میکنم. یا ابوالفضل... بدبخت آن کسی هست که سبک بینه دستگاه ابوالفضل رو... بدبخت آن کسی هست که کوچک بینه دستگاه امام حسین رو... چون امشب شبی هست که مسیحی ها کلیمی ها هم میان حاجت میگیرن؛ میگن ابوالفضل فقط مال شما نیست مال ما هم هست. وضع مالی خوبی داشت اما خیلی عاشق ابوالفضل بود درآمدی که داشت همیشه نصف میکرد چک هم میخواست بنویسه میگفت این سهم ابوالفضل هست، سهم ابوالفضل کنار میذاشت، زد و بد روزگار دخترش مریض شد پزشک نگاه کرد گفت بچه ات سرطان خون گرفته، هر جایایی برد خارج از کشور بردگفتن دیگه کاری نمیشه کرد بچه ات رفتنی هست؛ یه شب گریه کرد صدازد یا ابوالفضل من نوکرتم نمیخوام بگم بچه ام شفا بده امامدم دارن زخم زیون میزنن؛ میگن نوکر ابوالفضل هست اما در خونه آقاش اعتبار نداره همچی که سرش روبالشیت گذاشت دختری که مدتها از بستر بلند نشده یه وقت میگه دیدم یکی میگه بابا! چشم باز کرد دختری دید چی شده عزیزم بابا الان خواب بودم خواب یه آقای رو دیدم قد بلندی داشت صدای ملیحی داشت، اما دست تو بدن نداشت میگفت دختر بلند شو گفتم نمیتونم گفت تودیگه میتونی راه بری بلند شو برو به بابات بگو اینم سهم ابوالفضل... همه روضه ابوالفضل میخوانن ولی من امشب مصیبتی که ابوالفضل باهش گریه کرده میخونم یعنی روضه ای که خود ابوالفضل باهش گریه کرده*...*

اول عشق شور شیرین است

بعد از آن روزها غمگین است

عاشقم کرده لحظه های حرم
جای من زیر پاست پایین است
نالہ کن دل شبیہ مادر او
گریہ ای کن کہ گریہ تسکین است
روز اول کہ دیدمش گفتم
آن کہ روزم سیہ کند این است
نالم از بلاد عباس است
گریہ ام خانہ زات عباس است
بیعت خویش از ہمہ برداشت
*شب عاشورا فرمود هرکی میخواد بره، بره...
بیعت خویش از ہمہ برداشت
غیرت عشق رنگ دیگرداشت
شمع خاموش وخیمہ ہا خالی
ماند هرکس کہ شوق درسر داشت
جمع اصحاب جمع شداما
هرچہ دلشورہ بود خواہرداشت
گفت باخود ولی خیالی نیست
تا کہ عباس بود، لشکر داشت
هرکی میخواد بره، بره... یہ عباس بسہ...
تکیہ گاہ نفس خیمہ گاہم عباس است
کی میگہ زینب میگہ نمیخواہی بخونی؟
نفس خیمہ گاہم عباس است
تکیہ گاہم، سپاہم عباس است
یک حرم هست و یک علمداراست..
یک حرم هست و یک علمداراست
پاسبان خیام بیداراست

گرچه عباس هست پس چرا اینجا
حال هرکس که دیده ای، زار است؟!
کودکان بین خیمه می‌لرزند
و گمانم رباب تب دار است
خواب از چشمها پریده، حرم
فکر فردا، به فکر بازار است
عمه از کارمان خبرداری؟!
از علمدار مان خبرداری؟
دورخیمه، امیر تنها بود
چشمهایش به سمت صحرا بود
ناگهان دید یک صدایی را...
ناگهان دید قبله آنجا بود

*شب عاشورا پاسبان خیام عباسه یه مرتبه دیداز دور یه
سیاهی میاد کیه جرات کرده وقتی عباس قدم میزنه نزدیک
خیمه ها بشه؟!*

ناگهان دیدقبله آنجا بود
از صدای علی دلش لرزید
*کی بود صدای علی داشت؟! *
خواهرش بود؟! یا که زهرا بود؟!
سربه زیر است زیرچشمی دید
چشم زینب شبیه دریا بود
گفت عباس این چه هنگام است؟!
همه جا صحبت امان نامه است

*شنیدم برات امان نامه آوردن عباس جان اومدم برات خاطره
بگم؛ یادته شب ۲۱ ماه رمضان بابام همه رو بیرون کرد
فرمود فقط بچه های فاطمه کنارمن باشن؟ آره خانم جان،
یادمه؛ یادته حسن دنبالت اومد، گفت: بیا! گفتی فقط بابا
گفته بچه های فاطمه! بابام گفت عباسم پسرفاطمه
هست؛ آره خانم جان یادمه، عباس جان یادته بابام دستت
گرفت با یه دست دست حسین گرفت یادمه، یادته دستت

رو تودست حسین گذاشت؟ گفت: عباس جان یه روزی کربلا همه حسین روتنها میذارن عباس جان یادته؟ بله خانم جان، یادمه، اما شنیدم برات امان نامه آوردن نکنه آقام تنهابذاری! تاگفت انقدریه ابالفصل برخورد؛ انگاری آسمون رو سرش خراب شد یه مرتبه رفت توخیمه، یه وقت دیدن عباس شمشیربیرون آورد هی صیقل میده بخداامروز روز مدینه نیست اون روزی که آن نامرد جلو مادرمون گرفت من عباسم گردنش میشکنم هرکی مقابل زینب بایسته هی شمشیرتیز میکرد اگه داداشم اجازه بده نمیذارم یه نفر از کربلا پاشو بیرون بذاره، همه رو میکشم؛ منتظرشید، گفت: فردا دماز از روزگارشون درمیارم یه مرتبه دیدم حسین صدازد عباس بیا! مودب اومد گفت آقا جان صدازد جلو خیمه ها کارت دارم اومد جلو خیمه دید سکینه یه مشککی آورد عموجیگرمون داره میسوزه حالاعمو داره میره آب بیاره؛ یه قهرمان وقتی زمین میخوره چون ازش میترسن همه از ترسشون میزنن؛ میفهمی من چه میگم یانه؟! ده نفرمنتظرن میگن یه حریف غدري داریم تامیشینه همه از ترسشون میزنن یادت باشه که ابالفصل تاافتاد همه از ترسشون تیر زدن؛ عباس روزمین افتاده دست نداره هی بازو بریده رو به خاک میزنه تیربه چشمش زدن یه وقت شنید تو این گیر ودار صدای پایی میاد؛ خدا کیه که داره نزدیک میشه؟! یه وقت حس کرد یکی پا رو پاش گذاشت گفت: بلندشو بیینم! تویی که یه کار کردی لشگر جرات نمیکنه نزدیک بشه؟! تو عباسی؟! همه از تو میترسن؟ بلندشو بیینم! یه مرتبه آقاصدازد: نامرد حالاوقتی اومدی که دیگه دست ندارم، میدونی چی گفت؟ گفت تودست نداری، من دارم عمود بالا برد یه جور به فرق عباس زد که وقتی سرا بالای نیزه زدن سرعباس رو...

حسین*...

پاشو برادرم... پاشو امیدم ...

پاشو ای تموم لشگرم ...

پاشو برادرم! سکینه انتظار تو میکشه تو حرم...

پاشو برادرم... بگو چرا پیچیده اینجا بوی مادرم؟

پاشو برادرم...

پشت وپناه حسین، ای تکیه گاه حسین

پرکرده کربلا رو صدای آه حسین

از آسمون ماهمو، عمود آورده زمین

تن رشیدت داداش چه جوری خورده زمین؟!

* حسیین....حسیین*

بیابریم داداش... تو دستشون زره و مشک پارته

بیابریم داداش... زنده ای اما، چشماشون دنبال غارته

بیابریم داداش... دل نگرورنیم واسه زینب و اسارتش همه
توخیمه گاه دارن برات دعا میکنن

از گوشای همدیگه گوشواره وا میکنن

حسیین

بلند شده صداشون؛ به خیمه ها نگاشون

منتظره غارته؛ دستای بی حیاشون

داداش بلندشوسکینه منتظره علمداره

*حسیین...

تابشیر گفت: ام البنین عباست دستاشو بریدن گفت
باورنمیکم تو عرب کسی جرات نمیکرد به چشمهای عباس
نگاه کنه مگه میشه نزدیک بشه دستاشو بیره!! صدازد ام
البنین آخه اول چشماشو تیرزد... حسین...

شب دهم "عاشورا"

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

چه کنه زینب با دلشوره...

"السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ
عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَأَجْعَلَهُ
اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَيْنِ وَ عَلَی عَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ"

اللهم عجل لوليک الفرج...

نفس تو سینه دم گرفته

بازم چشم و غم گرفته

بهونه ی حرم گرفته

دلم گرفته...۲

ردم نکن که جا ندارم

کسی به جز شما ندارم

جز اسم تو نوا ندارم

دلم گرفته...۲

ارباب...ارباب...تو این دل شب گداتو دریا...۲

همیشه بوده ای در پناه زینب و حسین

نشسته ای تا ابد به راه زینب و حسین

محرم و صفر شده، تمام سال یک طرف

و یک طرف دگر همین دوماه زینب و حسین

حسیین جان...حسیین جان...

و یک طرف دگر همین دوماه زینب و حسین

به کربلاست زینب و حسین هست در دمشق ۲
که فرق نیست بین بارگاه زینب و حسین
بدون شک که مستجاب میشود دعا اگر ۲
خدای را قسم دهی به جاه زینب و حسین
برادری و خواهری که پشت گرمی همد
حسین و زینبند تکیه گاه زینب و حسین
به غیر از این که بوده اند از علی و فاطمه
چه بوده نزد کوفیان گناه زینب و حسین
(علی فدای عمه و عون فدای دایی اش
فدای یکدیگر شده سپاه زینب و حسین) ۲
فقط حسین نیست بین قتلگاه و خاک و خون
که کربلا شده ست قتلگاه زینب و حسین
یکی ز زخم پیکری یکی ز داغ دیگری
بلند شد دگر آه ز سینه زینب و حسین
یکی سر بریده اش یکی قد خمیده اش
شده ست این نشانه ها گواه زینب و حسین
یکی میان قتلگه، یکی کنار خیمه ها
شده ست دوخته به هم نگاه زینب و حسین
*شب عاشورا است امشب

کربلا غوغاست امشب

امشب آخرین شبیه که رقیه راحت میخوابه؛ امشب آخرین شبیه
که زینب کنار برادره؛ امشب آخرین شبیه که رباب علی رو بغل
گرفته لالایی میخونه؛ امشب همه ی اصحاب جمعند؛ همه دارن گل
میگن و گل میشنفن؛ خیمه ی هاشمیون همه جمعند؛ دو خیمه ی
بزرگه که زده شده؛ یکی خیمه بنی هاشم یکی خیمه ی
اصحاب؛ همه برای فردا باهم برنامه ریزی دارن؛ خیمه ی هاشمیا
همه حرف میزنند؛ چی میگن؟ امام حسین علیه السلام میفرمایند
فردا اولین نفر باید شماها باشید برید میدان چون هر چی باشه
اینما مهمون ما هستن؛ تو خیمه ی اصحاب زهیر، بریر، حبیب و الی

ماشالله مردان باوفا دارن باهم حرف میزنند میگن فردا اول نفر باید
ما بریم میدان؛ چون اینا بچه های فاطمه اند؛

امشب زینب از این خیمه به اون خیمه هر جامیره میگت فردا زن ها
هم شمشیر دست میگیرن میان وسط؛ خیال نکنند داداشم
غریبه، مگه زینب مرده؟!

من دختر همون مادریم با پهلوی شکسته آمد تو کوچه گفت مگه
زهرا مرده علی رو دست بسته ببرند؛ غلاف به بازوش خورد علی
رو رها نکرد؛ سیلی تو صورتش خورد علی رو رها نکرد؛ بین در و
دیوار محسنش رو کشتند علی رو رها نکرد؛ یه کاری کردند مادر
هجده ساله مثل پیرزن ها دست به دیوار میگرفت اما میگفت علی
غریبه؛ من دختر فاطمه ام مگه زینب مرده باشه حسین تنها
بمونه؛ یه عده رفتند زینب گفت نکنه داداشم تنها بمونه اما همچی
که شنید یه عده ایستادند... جناب زهیر شب عاشورا بلند شد به
والله قسم اگر من زهیر هزار بار جان بدم؛ بدنم رو بسوزوند، آتش
بزنند؛ خاکستر رو به باد بدن بازم دوست دارم پا رکابت شهید
بشم؛ تا این خبرا به زینب رسید خوشحال شد گفت مادر حسین
غریبه اما رفیقای خوبی داره، اما حسن خیلی تنها بود...

یکی مناجات میخونه؛ یکی نماز شب میخونه؛ لحظه ای از امام
حسین جدا نمیشدند لحظه ای دیدند آقا نیست! حیب گفت: من
الان میرم دنبال آقام؛ داشت میگشت دید از دور یه نفر هی
میشینه بلند میشه؛ او دم جلو دیدم ابی عبدالله ست داره گریه
میکنه؛ نشسته هی خارای بیابون رو جمع میکنه؛ آقاجون چرا
خارای بیابون رو جمع میکنی؟ حیب فردا هممون رو شهید
میکنند؛ خیمه ی ناموسم رو آتیش میزنند؛ بچه هام پای برهنه آواره
میشن؛ خارها رو جمع میکنم بچه هام اذیت نشن...

ابی عبدالله صدا زد خواهر بیا! گفت: داداش بچه بودم مادرمو بین در
و دیوار گذاشتن؛ دلم خشو بود بابام هست؛ داداشم
هستن؛ بابامو تو محراب شهید کردن، گفتم خدا سایه ی حسن و
حسین رو از سرم کم نکنه؛ جیگر داداش حسن رو پاره پاره کردند
گفتم حسین دارم؛ غم ندارم؛ داداش تو این بیابونا ناموست رو به
کی میخوای بسپاری؟ صدا زد خواهر! فردا علمدار تویی؛ دست
پرمهرشو رو سینه ی زینب گذاشت قلبش آروم شد؛ فردا همه رو
به تو میسپارم؛ بچه ها رو تو باید جمع کنی؛ علی اکبر رو
کشتن؛ قاسمو کشتن؛ عباسو کشتن... همچین که ذوالجناح رو
هی کرد که بره دید یکی از پشت سر میگه جان مادرم
نرو؛ برگشت دید خواهرش زینبه؛ داداش میخوام وصیت مادرم رو
عمل کنم؛ مادرم فرمود: روز عاشورا حسین تنها میشه؛ هر وقت
ازت طلب لباس کهنه ای رو کرد، بدون دیگه حسین
برنمیگرده؛ فرموده زیر حلقومت رو ببوسم؛ سرت رو بالا بیار؛ دیدند
زینب آمد لبها رو روی حلقوم حسین گذاشت؛

عمه جان کاش به جای مادرت حلقوم حسین رو
نمیوسیدی... آخه همچین که نشست رو سینه ی حسین
خنجرو بیرون آورد گذاشت رو این حلقوم؛ هر چه کرد دید نمیره...

او میکشید و من میکشیدم

او خنجر از کین، من آه از دل

او میبرد و من میبردم

حسیبین...

داداش هیچ وقت فکر نمیکردم رگای گردنت رو ببوسم؛ این لب ها
رو گذاشت رو رگای بریده؛ داداش جان سرت کجاست... داداش
انگشتی تو دستت...

حسیبین....

زینب برگشته به وقت دیدند آسمان رنگ خون به خودش
گرفت؛ زمین داره میلرزه؛ داد همه ی موجودات بلند شده؛ زینب
دوید خدمت امام زین العابدین؛ عزیز برادرم چرا زمین
میلرزه؟ آسمان رنگ خون به خودش گرفته؟ عمه جان الان ساعتیه
که دارن سرها رو بالای نیزه ها میزنند...

سری به نیزه بلند است در برابر زینب

خدا کند که نباشد سر برادر زینب

یه وقت دیدند حرمله آمد پشت خیمه یه نیزه ای رو هی زمین
میزنه؛ یکی صدا زد چشم رباب رو بگیر...

حسیبین....

خدا نکنه ادم ناموسش بین یه عده حرامی گیر کنه...

پناه عالمیان خواهرت پناه ندارد

عباس کجایی ببینی نامحرما دورمو گرفتن!

حسیبین....

زینب دیده که پیغمبر بارها و بارها حسین رو بغل میکرد... هی
میگفت باور نمیکردم یه روزی تو این خاکا دست و پا بزنی... زین
العابدین دید قصابه داره گوسفند ذبح میکنه، گفت: آبش دادی؟ بله
آقا، مگه میشه آبش نداده سرش رو جدا کرد؟ گفت: بابای من رو
تشنه سرش رو بریدن...

حسیبین....

شب یازدهم زینب برگشت یه نگاهی به سر عباس کرد
گفت: کجایی با غیرت ناموست رو اسیر کردن...

حسین...

به عظمت زینب "عجل لولیک الفرج"...

خاک در دهان اونایی که میگن این همه فقیره چرا به امام حسین
کمک میکنید؟ امام حسین به ما احتیاج نداره، ما به امام حسین
محتاجیم...

قدیم سالی یکی دوبار بیشتر برنج نمیخوردند ولی تو زندگیا برکت
بود اما حالا... برای اینه که ما خرچمون رو از امام حسین جدا
میکنیم. پیرزنه ظرف مردم رو میشست، یه خورده پول میگرفت
میگفت این برا یتیمام، اینم برا روضه آقام؛ اونی که این حرفای
عوضی رو میزنه گرفتار میشه میگه حسین... شما تو تمام دنیا
میبینید دارای یه افسردگی ایند... ما میایم در خونه امام حسین
گریه میکنیم اروم میشیم؛ بچه هر چی گریه کنه میگه من مادرمو
میخوام تا مادرش بغلش میگیره اروم میشه؛ هی گریه
میکنه... میگه چرا گریه میکنی؟ میگه آخه کجا بودی؟ تو میای امام
حسین تو آغوشت میگیره گریه میکنی اروم میشی...

ای مهربان تر از پدر و مادرم حسین...

امام صادق علیه السلام میفرمایند: یه عده میان با ما برابرن! اینا
کیان؟ فرمود: اینا ندیده ما رو قبول دارن، مارو دوست دارن...

خدایا الساعه قلب نازنین امام زمان رو در آرامش قرار بده... ما رو
از چشم امام زمان ننداز.....

Babolharam.net

بابُ الحرم "پایگاه متن روضه و اشعار مذهبی" ویژه مداحان